

شهید اسماعیل آذرگون



نام پدر	محمد
تاریخ تولد	۱۳۵۰/۰۷/۰۱
محل تولد	بوشهر - دشتستان
تاریخ شهادت	۱۳۶۷/۰۴/۰۴
محل شهادت	جزیره مجنون
مسئولیت	رزمنده
نوع عضویت	بسیج
شغل	—
تحصیلات	دوره ابتدایی
مدفن	مزارعی

زندگینامه

اول مهرماه سال هزار و سیصد و پنجاه هجری خورشیدی در روستای جرّه سفلی از توابع وحدتیه از پدری سختکوش و متدین به نام محمد و مادری فداکار و مومنه به نام زلیخا پسری پا به عرصه ی وجود گذاشت که روشنی بخش محفل خانواده گردید .

نام او را « اسماعیل » نهادند تا در راه حق گام نهد و مطیع احکام الهی شود .

از همان کودکی گوش به فرمان پدر و مادر در انجام فرائض اسلامی کوشا بود و لحظه ای از سپاسگذاری معبود خودش غافل نمی شد . اخلاق نیکو ، کمک و مساعدت به همنوع از ویژگیهای بارز او بود .

پدر به وحدتیه (مزارعی) مهاجرت کرد تا بتواند زندگی خود را سر و سامان ببخشد .

اسماعیل تحصیلات ابتدایی خود را در دبستان طالقانی وحدتیه آغاز کرد و تا سال چهارم این دوره را با موفقیت به پایان رسانید . با آنکه خیلی دوست داشت تحصیلات خود را ادامه دهد ، ولی کم بضاعتی خانواده به اجبار او را به سوی کارگری کشاند تا در کنار پدر به تأمین معاش خانواده بپردازد . همین عامل سنین کودکی او را با تلاش و سخت کوشی عجین کرد و آموخت که لازمه ی همواره کردن راه پر و پیچ و خم زندگی سعی و کوشش است که با آن می توان بر مشکلات فایق آمد .

با تشکیل پایگاه مقاومت بسیج این نوجوان بلند همت به عضویت فعال آن همت گمارد و آن را برای خود بزرگترین ارزشهایمیدانست . بارها به دوستان خود گفته بود « □ حضور ما در ادامه دادن راه شهادت آنانکه برای حیات ما از همه چیز خود گذشتند . اگر ما نوجوانان در بسیج و مساجد شُرکت فعال داشته باشیم دشمن خواهد ترسید □ »

با ایمان راسخ و عشق به امام در سال ۶۵ آموزش نظامی می بیند تا خود را آماده نبرد۱ دشمن بعثی نماید . وی یک بار در سال ۶۶ و بار دوم در سال ۶۷ به جبهه ی جنوب جزیره مجنون اعزام گردید .

سرانجام پس از دو ماه رشادت و مبارزه با دشمن بعثی در جزیره مجنون در تاریخ چهارم تیرماه سال هزار و سیصد و شصت و هفت بر اثر جراحات جنگی به مقام عظمای شهادت دست یافت .

گوی آذر « اسمعیل » که نامش می نمود

آذر خشی در دل دشمن نمایان یاد باد

پس از شهادت این نوگل عزیز ، خانواده ی محمد آذر گون با دو ضایعه ی اسفناک مواجه می شوند یکی پر پر شدن گل وجود « محمود » پر اول خانواده که ایشان هم بارها در میدان نبرد با بعثیون شرکت فعال داشت و دوم خاموش شدن شمع روشنی بخش محفل خانواده ، مادری فداکار و مهربان بود

وصیت نامه

بسم الله الرحمن الرحيم

به نام الله ، پاسدار حرمت خون شهدا

با سلام و درود به پیشگاه مقدس امام زمان (عج) و نائب بر حقش امام خمینی (ره) وصیت خویش را آغاز می کنم . اکنون که تمامی جهان بر علیه اسلام بپا خاسته اند بر ما واجب است که از کیان اسلام و دستاوردهای انقلاب اسلامی پاسداری کنیم .

اینک بنده با کاروان پرتوان حسینی می روم تا کربلای معلی را آزاد کرده و دشمن دین و انسانیت را به زباله دان تاریخ بیفکنیم . امروز نشستن در خانه و نظاره گر ظلم و جنایات بعثی ها برای یک مرد ننگ است امروز باید دوشادوش رزمندگان اسلام و در دوام و تداوم خط شهدا بجنگیم تا دشمن را تسلیم کنیم من ننگم می شود که در خانه بنشینم و در کنار رزمندگان اسلام بر علیه استکبار جهانی بجنگم .

ای امت حزب الله و همیشه در صحنه این پیکار مقدس باید تا سر حد منزل به مقصد رسد همیشه در صحنه باشید . در نماز جماعت و جمعه ها شرکت کنید و در برنامه های اسلامی حضور به هم رسانید .

همیشه پیروز خط امام باشید تا رستگار و موفق باشید ، مبادا امام را تنها بگذارید .

با حفظ اسلامی نگهبانی بسیج خود در ادامه خون شهدا با خانواده شهدا شرکت باشید منافقین و ملحدین چپ و راست را مهلت توطئه ندهند و آنها را مجازات کنید و من از تمامی دوستانم تقاضا می کنم که در ادامه راه شهدا کوشا باشید . و جبهه را فراموش نکنند .

ای مادر گرامیم گر چه تو خیلی زحمتهایم کشید تا مرا به ایجا رساندی ولی امروزه دفاع از دین خدا لازم است . پس تو ، به بزرگواری خودت مرا حلال کن و زینب وار پاک و مقام و صبور باش و مبادا در شهادتم گریه و شیون کنی . چرا که من عاشقانه این راه پر برکت را انتخاب کرده ام .

ای پدر زحمتکش و ارجمند ، خداوند به تو اجر و پاداش و عزت و عنایت فرماید ، امیدوارم که مرا ببخشی و حلال کنی ، گر چه فرزندی خوب برای شما نبودم . ای برادرانم و خواهرانم مقاوم و صبور باشید و راهم را ادامه دهید و در صحنه ی انقلاب همیشه حضور داشته باشید .

همه اقوام و فامیلها را سلام می رسانم و از همه می خواهم که مرا عفو کنند ، گر چه تقصیر و گناهی کرده ام شما مرا ببخشید .

خداحافظ ای شهر شهادت وحدتیه (مزارعی) . به امید پیروزی هر چه سریعتر رزمندگان پرتوان اسلام .

با تقدیم احترام اسماعیل آذرگون

مصاحبه

مادرش در مورد آخرین باری که می خواست به جبهه برود ، چنین اظهار می دارد :

« با آنکه در سنین نوجوانی به سر می برد ولی در انجام اموری که به ایشان محول می شد کوتاهی نمی کرد و همیشه به عنوان فردی خاضع و در عین حال شجاع محسوب می شد . »



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران